خبرفردا

شش هفته با هنر ایران در کانادا

گالری کویین کانادا در پاییز امسال میزبان دومین فستیوال «شش» هفته با هنر ایران است. هدف این فستیوال معرفی هنر مدرن ایران، هنرمندان ایرانی و به ویژه هنرمندان مقیم کانادا به جامعه جهانی است. فستیوالی که آثار بیش از ۱۵۰ هنرمند را از طریق فراخوان عمومی انتخاب در بخش‌های مختلفی چون هنرهای مدرن تجسمی، فیلم، موسیقی، تئاتر و ادبیات عرضه می‌کند. از دیگر برنامه‌های این فستیوال برگزاری مراسمی برای بزرگداشت قباد شیوا است. در نخستین فستیوال شش هفته با هنر ایران از محسن وزیری مقدم تجلیل شد.

روزنامه خبری، تحلیلی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، ورزشی

اعتماد

www.etemaad.ir

اذان ظهر: ۱۳/۰۱ غروب آفتاب: ۱۹/۵۵ اذان مغرب: ۲۰/۱۴
اذان صبح فردا: ۴/۲۸ طلوع آفتاب فردا: ۶/۰۶

انتقاد، پیشنهاد، نظرات و مطالب خود را به نشانی اینترنتی mokhatab@etemaad.ir ارسال کنید.

نوع سکه	قیمت بازار (تومان)
تمام سکه بهار آزادی طرح قدیم	۶۶۲ هزار
تمام سکه بهار آزادی طرح جدید	۶۵۱ هزار
نیم سکه بهار آزادی	۳۲۹ هزار
ربع سکه بهار آزادی	۱۷۸ هزار
سکه یک گرمی	۱۰۳ هزار

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: الیاس حضرتی **سردبیر:** بهروز بهزادی
معاون اجرایی: حجت طهماسبی **مشاور مدیر مسوول:** محمد حضرتی
نشانی: خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، کوچه ۸، پلاک ۱۶
تلفنخانه: ۲۲۸۶۴۷۶۱-۲۲۸۶۰۲۱۷ **نمابر:** ۲۲۸۶۲۲۶۵
سازمان امور شهرستان‌ها و ویژه‌نامه‌ها: ونجک، بلوار دانشجو، خیابان عدالت، جنب انبار شهرداری، پلاک ۵
توزیع: موسسه نشر گستر امروز **تلفن:** ۶۱۹۳۳۳۳۳
چاپ: نشر روزتاب **تلفن:** ۴۴۵۴۵۰۷۶

نوع ارز	قیمت بازار (تومان)
دلار امریکا	۱۶۶۹
یورو	۲۲۲۴
پوند انگلیس	۲۷۶۰
ریال سعودی	۴۵۵
درهم امارات	۴۵۹

انتقاد، پیشنهاد، نظرات و مطالب خود را درباره صفحه آخر به نشانی اینترنتی زیر ارسال کنید.
lastpage.etemad@gmail.com

درشهر

اردیبهشت تئاتر ایران با حضور هنرمندان پیشکسوت آغاز شد

پنجمین جشن «اردیبهشت تئاتر ایران» از ۱۶ اردیبهشت تا سی و یکم اردیبهشت ماه با حضور هنرمندان نامی و پیشکسوت تئاتر ایران در کنار هنرمندان شهرستان‌ها در تهران و ۳۱ استان کشور برگزار می‌شود. در این جشن هنرمندانی همچون جمشید مشایخی، علی نصیریان، علی رفیعی، داوود رشیدی، رضا بابک، داریوش ارجمند، انوشیروان ارجمند، ایرج راد، بهزاد فراهانی، علیرضا خمسه و... حضور دارند. طی برگزاری بزرگداشت تئاتر ایران مسوولان، مدیران و کارشناسان تئاتر کشور این جشن‌ها را همراهی می‌کنند.

دایره

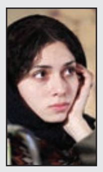

پگاه آهنگرانی

در ستایش نقد

شما حالا یه لیوان آب خنک بخورید

- آقا نقد چیز خیلی خوبی است.
- بله آقا گفت‌وگو هم خیلی خوب است.
- اصلا همه‌چیز رو میشه با گفت‌وگو حل کرد.
- البته گفت‌وگو باید دوطرفه باشه.
- تبعیض نباید باشه.
- نقد بزرگان هم لازم، بلکه واجب است.
- اصلا اول باید بزرگان هفتادساله رو نقد کرد، بچه که زدن نداره.
- آقا وقتی یه طرف حرف می‌زنه، اون طرف هم حق حرف زدن داره که از خودش دفاع کنه.
- شما اصلا عدالت گفت‌وگو رو در رسانه رعایت نمی‌کنی، می‌ذاشتی من بیام رو خط جواب بدم.
- گفت‌وگو نباید تند و خشن باشه، ادبیات لمپنی خوب نیست.
- وقتی آدم دردش میاد خب می‌گه دیگه، زیاد به ادبیاتش گیر ندید.
- شما یه لیوان آب خنک بخورید.

اینها تقریبا (نه دقیقا) بخشی از دیالوگ‌هایی است که در برنامه سینمایی «هفت» جمعه گذشته در ساعات پایانی شب، چپ و راست از تلویزیون ساطع می‌شد. صاحبان این اقوال در استودیو و بیرون استودیو و روی خط و دم در مشغول نقدفشانی و مدح و ثنای نقد و گفت‌وگو بودند.

خب یک طرف که منتقد رسمی، ثابت، دائم و غیرقابل تغییر و دارنده حق تکفیر و مادام‌العمر رسانه ملی بود و دیگران هم از فیلمساز و تهیه‌کننده و تصمیم‌گیرنده و معترض و خلاصه از اهالی موثر و درگیر در سینما بودند که اتفاقا تا همین چند وقت پیش به نظر می‌آمد هیچ مشکلی با هم ندارند جز منحل کردن خانه سینما. یکی فیلمش را کشیده بودند پایین، فشارش رفته بود بالا و به دیگری اکران مناسب نداده بودند، دردش آمده بود. دو تا تصویب‌کننده فیلمنامه هم آمده بودند که انگار متخصص فیزیک هسته‌یی بودند و توضیح می‌دادند که چطور اشکالات علمی فیلمنامه‌ها را کشف می‌کنند.

نکته جالب این بود که یکهو همه این آدم‌ها طرفدار سینه‌چاک نقد و گفت‌وگو و تعامل و ادبیات سازنده و این قبیل موارد ممنوعه شدند که تا دو سال پیش اگر این کلمات را جلویشان به زبان می‌آوردی، آنچنان پوزخند معنی‌داری (به این معنی که این حرف‌های بچه‌مدرسه‌یی چند منه؟) تحویلت می‌دادند که تا مدت‌ها نطقت کور می‌شد، و باز جالب‌تر اینکه تا همین دو سال پیش، این طرف‌های درگیر همه در یک طرف مشغول قربان‌صدقه رفتن یکدیگر بودند و این اصطلاحات را کالای وارداتی غرب و استکبار می‌دانستند که مشتی سوسول و روشنفکرنما آن را به کار می‌بندند. تغییر آدم‌ها در عرصه سیاست تا اندازه‌یی قابل درک است، ولی این بزرگواران که همه مدعی کار فرهنگی هستند، حتما می‌دانند که این‌گونه تحولات در آدم یک‌شبه اتفاق نمی‌افتد، که اگر بیفتد باید به عمق و صداقتش شک کرد.

به هر حال مثل همیشه تعجب‌مان را فرو می‌خوریم و این همه استعداد برای پیشرفت و تعالی را به فال نیک می‌گیریم.

دور دنیا در ۱۰ روز

عجیب ولی واقعی

دیبا داودی

آیا تا به حال چیزی راجع به همایش «ماراتن کتابخوانی» شنیده‌اید؟ قصدمان پیشداوری نیست اما بعید به نظر می‌رسد در جامعه‌یی که کتاب در سبد خرید خانوار جایگاهی به مراتب پایین‌تر از وسایل تجملی و حتی بدون کاربرد دارد، پیگیری مسابقات و همایش‌های کتابخوانی مقوله‌یی جذاب برای مردم محسوب شود، اما آنچه برای ما ممکن است جالب و شاید غیرقابل باور جلوه کند این است که سالانه در دپارتمان ادبیات دانشگاه کالیفرنیا موزه نیوبدفورد در ماساچوست و... مسابقه کتابخوانی برگزار می‌شود؛ مسابقه‌یی که تنها به خواندن کتاب اکتفا نمی‌کند، بلکه به کسب دانش از کتاب نیز توجه دارد. گروه‌های مختلف از اقشار گوناگون، روزنامه‌نگاران، چهره‌های فرهنگی و گاه حتی چهره‌های هنری مشهور در آن شرکت می‌کنند و هر یک از آنها باید حداقل ۲۴ ساعت بی‌وقفه رمانی را با صدای بلند و البته رسا برای حضار بخواند اما یکی از نکات شگفت پیرامون برگزاری همایش‌هایی چنین این است که در سال‌های اخیر آنقدر استقبال عمومی از «ماراتن کتابخوانی» زیاد بوده که علاقه‌مندان به شرکت در مسابقه باید از ماه‌ها پیش آمادگی خود را اعلام می‌کردند تا در ترافیک مشتاقان کتابخوانی عقب نمانند. یک بار دیگر این واقعه را در ذهن مرور کنید. «ماراتن کتابخوانی» در نقاط مختلف دنیا آنقدر با استقبال مواجه می‌شود که باید در لیست انتظار منتظر بمانید. حالا ذهن‌تان را معطوف به این خیال خوشایند کنید که اگر بنا باشد در ایران چنین مسابقه‌یی برگزار شود به نفس انجام ماجرایی از این دست همگان چقدر خواهند خندید! حال رجعتی دوباره داشته باشیم به ماراتن کتابخوانی در نقاط گوناگون جهان. رکوددار طولانی‌ترین کتابخوانی باصدای بلند از آن دیپاک شارما باجاگین از کشور نپال است؛ مردی که با شرکت در همایش کتابخوانی کشورش در سال ۲۰۰۸ رکورد «ماراتن کتابخوانی» را به ۱۱۳ ساعت و ۱۵ دقیقه رساند. او ۱۷ کتاب مختلف از ۱۳ نویسنده جهانی را طی این ساعات برای حضار خواند.

تیتر مصور | خرافه

عباس ناصری

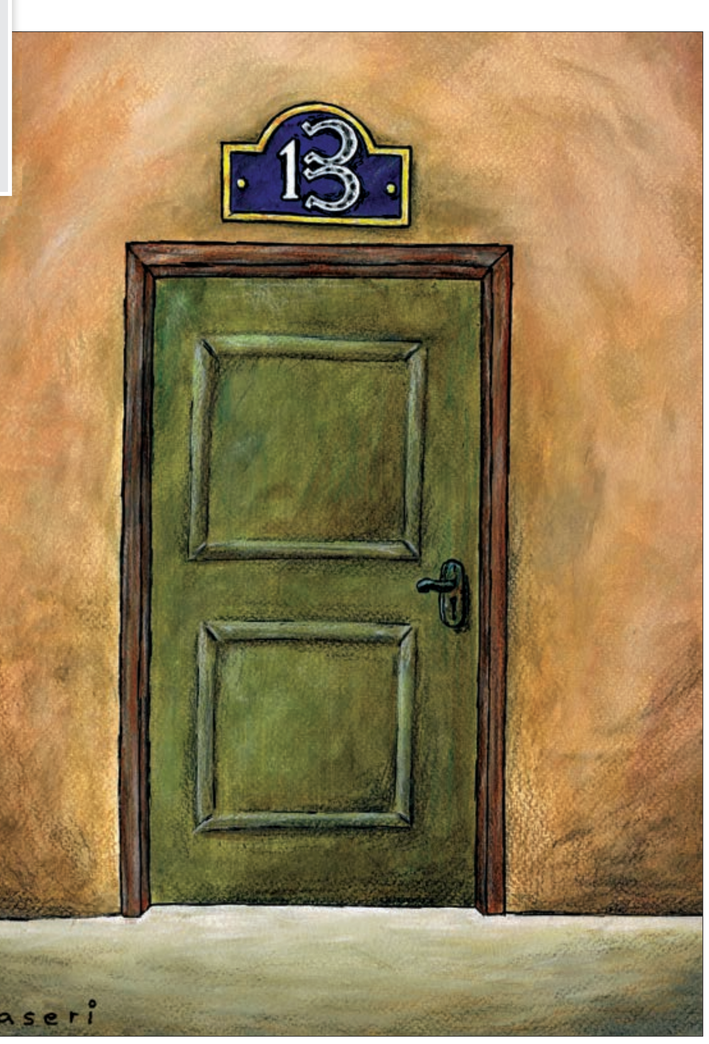

فلاش‌بک

تلالو | استنلی کوبریک

جک تورنس (جک نیکلسون) خطاب به دلبرت گریدی (فلیپ استون):

- آقای گریدی، من می‌دونم که شما قبلا اینجا سرایدار بودید. من شما رو می‌شناسم. عکستون رو توی روزنامه‌ها دیدم. شما... همسر و دوتا دخترتون رو تیکه تیکه کردید و بعد مغز خودتون رو از هم پاشوندید!

کاناپه

پوریا عالمی

اینجا بغل سلین دیون است
آی لاو جریان انحرافی

مصطفی پورمحمدی که در حال حاضر رییس سازمان بازرسی کل کشور و در حال غایب وزیر کشور آقای احمدی‌نژاد بود، آمد روی کاناپه نشست و گفت: «فسادهای اخیر به خاطر اشتباه مردم در انتخابات است.» ماگفتیم: «می‌فهمم... می‌فهمم...»

پورمحمدی گفت: «اگر مردم از فساد ناراحتند باید اول به خود انتقاد کنند که چرا انتخاب خوبی نداشته‌اند و ناراحتی خود را باید با دقت در انتخاب‌های بعدی خود نشان دهند و افرادی را برگزینند که قانونمدارتر باشند.»

ما گفتیم: «می‌فهمم... می‌فهمم...» پورمحمدی که روی کاناپه داشت درد دل می‌کرد و هر چه به ذهنش می‌رسید می‌گفت، به نقل از ایلنا گفت: «در انتخابات ریاست‌جمهوری نباید مردم فریب شعارها را بخورند و اگر کسی ادعا کرد کشور و مردم را به اوج اعلامی رساند، مردم باید ببینند چقدر تجربه و ایده عملی دارد، زیرا اگر اشتباه کنند باید چند سال حسرت بخورند.» ماگفتیم: «می‌فهمم... می‌فهمم...»

پورمحمدی که تازه سر صحبتش باز شده بود باز هم می‌خواست حرف بزند که ما گفتیم: «آقاجان، یک چیزی بگو که بتوانیم سوژه‌اش کنیم و درباره‌اش چهار خط مطلب بنویسیم. این حرف‌هایی را که شما می‌زنی حتی ما نمی‌توانیم چاپش کنیم چه برسد به اینکه سوژه طنزش کنیم.» پورمحمدی گفت: «حالا چی کار کنیم پس؟»

ما دیدیم عملا کاری که نمی‌توانیم بکنیم، از طرفی چون قضیه کاملا روشن است و همه شیرفهم هستیم، از آقای پورمحمدی خداحافظی کردیم و از او قول گرفتیم باز هم از این طرف‌ها بیاید و روی کاناپه لم بدهد و درد دل کند.

یکهو پورمحمدی برگشت و در اتاق کاناپه را کوبید و با صدای بلند گفت: «آقاجان من حاضرم با آقای احمدی‌نژاد شخصا رو در رو و چشم در چشم در حضور مردم مناظره کنم مشروط به اینکه این دفعه من مرتب بگویم «بگم، بگم».

مصاحبه با مردم

ما: «لطفا همه چیز را اعتراف کنید.»

مردم: «ما مقصریم. ما مسوولیت پرونده‌های اقتصادی را به عهده می‌گیریم. ما فساد پولی را قبول می‌کنیم. اینها که چیزی نیست ما حتی به اختلاس ۳۰۰۰ میلیارد تومانی هم اعتراف می‌کنیم.» ما: «دیگه به چی اعتراف می‌کنید؟» مردم: «ما مردم در صحت سلامت عقل و روان حتی اعتراف می‌کنیم که وقتی اختلاس کردیم همگی با هم پا شدیم رفتیم کانادا بغل سلین دیون. همسایه‌شون شدیم.» ما: «شما چرا در انتخابات دقت نکردید و درست انتخاب نکردید؟» مردم: «راستش... ما فکر کردیم درست انتخاب کردیم بعد گفتند اشتباه شده ما هم انتخابی نداشتیم حالا آقای پورمحمدی گفته ما اول اشتباه کردیم بعد انتخاب کردیم، در حالی که ما فکر می‌کردیم اول انتخاب کردیم بعد اشتباه شد. خلاصه یک همچین چیزی.»

ما: «ما که نفهمیدیم چی شد (امیدواریم مدیر مسوول و مدعی‌العموم هم متوجه نشوند و زیر سبیلی در کنند.) خب بگذریم. ای مردم، ای اشتباه‌کاران، دیگه چیزی نیست بهش اعتراف کنید؟» مردم: «فعلا که آقای پورمحمدی جز فساد پولی و مشکل اقتصادی مورد دیگری را نگفته. هر وقت گفت آنها را هم اعتراف می‌کنیم.»

خاوری پیام داد

محمودرضا خاوری در حالی که داشت پول‌های اختلاسش را می‌شمرد رو به دوربین گفت: «سلام، من محمودرضا خاوری‌ام، اینجا بغل سلین دیونه، من هم همسایه‌شون هستم، دل‌تون بسوزه... آی لاو جریان انحرافی...»

نشر و نوشتار

سیدابوالحسن مختاباد

درباره شهر کتاب

الاالله

آغاز | یکی از اصول اخلاق حرفه‌یی کار روزنامه‌نگاری «توازن» یا همان «بی‌طرفی» است. در این اصل و به ویژه هنگام ارائه گزارش و خبر، فرد خبرنگار باید سعی کند به نحوی اطلاع‌رسانی کند که شائبه طرفداری از امری خاص و ضدیت با امری دیگر به ذهن خواننده متبادر نشود. فلسفه وجودی چنین اصلی بازمی‌گردد به حرمتی که یک رسانه برای مخاطب و خریدار خود قائل است. به این معنا که رسانه بر این باور است که ما اطلاعات را در اختیار خواننده قرار می‌دهیم با رعایت اصل توازن یا همان بی‌طرفی و این خواننده یا مخاطب است که قضاوت می‌کند و به تصمیم می‌رسد که آن موضوع چه جایگاهی دارد. نگارنده همه گاه درباره رعایت این اصل آن داستان معروف مثنوی را مثال می‌آورد که شاگردی احول (یا همان دوبین که همه اشیا را دوتایی می‌بیند) به دستور استادش به اتاقی دیگر می‌رود تا شیشه‌یی را بیاورد، اما به دلیل آنکه هر شیء را دوتا می‌بیند، تنها شیشه داخل قفسه را هم دوتا دیده و به محاجه با استادش می‌پردازد که کدام شیشه را بیاورد و در نهایت ماجرا استاد چون نمی‌تواند قانعش کند که شیشه یکی است و تو هستی که آن را دوتا می‌بینی! به او می‌گوید یکی را بشکن و دیگری را بیاور. ختم این داستان به آنجا می‌انجامد که شاگرد شیشه را می‌شکند و متوجه می‌شود که دیگر شیشه سالمی وجود ندارد و آن بیت معروف مثنوی از زبان مولانا بیان می‌شود:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد / صد حجاب از دل درون دیده شد

میانه | هفته گذشته گزارشی چند شماره‌یی درباره «شهر کتاب» در روزنامه کیهان منتشر شد که مصداق همان بی‌توازنی در زمینه ارائه یک مطلب و گزارش است. محتوای کلی این گزارش به گونه‌یی تنظیم شده بود تا مخاطب و خواننده در ذهنش به این قضاوت و داوری برسد که بگوید شهر کتاب نهادی است در خدمت استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل و مروج سکولاریسم و بی‌دینی و در آن بویی و عطری از فرهنگ غنی اسلام و ایران نیست، فروشگاه‌های آن تنها کتاب‌های ضد اسلام و ایران و فرهنگ شیعه را عرضه می‌کنند. در حالی که اصل ماجرا این نیست و نگارنده که سال‌هاست رصد کردن نهادها و جریانات مربوط به کتاب و نشر جزو کار حرفه‌یی و علاوه بر آن در زمره علائق شخصی‌اش است، و حضور در برنامه‌های شهر کتاب (نشست‌ها، همایش‌ها و کلاس‌ها) و سرکشی به کتابفروشی‌های تحت این عنوان هم همانند هر کتابفروشی دیگر را پی می‌گیرم، با چنین تصویر و تصوری مواجه نمی‌شوم. درباره مباحث و میزگردهای شهر کتاب تمرکز اصلی بر فرهنگ کهن ایران است. برگزاری کلاس‌ها و مباحث سالانه (تا ۵۰ و ۷۰ نشست در سال درباره یک موضوع) برای بزرگانی چون مولانا، سعدی، حافظ، فردوسی، عطار، نظامی و... موید این نگاه است که متاسفانه در آن گزارش هیچ اشاره‌یی به این برنامه‌ها نشد و جالب اینکه برخی منتقدان عکس این نظر را دارند و مدام به مسوول برگزاری این نشست‌ها اعتراض دارند که چرا این همه به ادبیات کلاسیک ایران بها می‌دهید و آنها را به افراط در این زمینه متهم می‌کنند. اگر چه نظر نگارنده این نیست، چون خود، شیفته مولوی و حافظ و سعدی و عطارم و معتقدم که هر چه از این بزرگان بگویند باز هم کم است و شهر کتاب باید همین مسیر را استمرار دهد. درباره فروشگاه‌های شهر کتاب هم وضعیت همین است با این تفاوت که منطق فروش کتاب منطقی اقتصادی است، به این معنا که اولا فروشگاه‌های کتاب در کل کشور از جمله شهر کتاب، کتاب‌هایی را عرضه می‌کنند که مجوز وزارت ارشاد را دارند و اگر از نظر گزارشگران یادشده بنگریم، ایراد بر ممیزی وزارت ارشاد است ثانیا اگر کتابی بفروش باشد، قطعا آن کتاب در سبد عرضه قرار می‌گیرد و حتی روی ویترین می‌آید، چرا که چرخه اقتصادی یک کتابفروشی اگر خوب نگردد، عملا ورشکست و تعطیل می‌شود. برای همین است که در تمام کتابفروشی‌ها قرآن و مفاتیح و نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه و مثنوی و حافظ و کلیات و آثار کلاسیک ادب فارسی وجود دارد، چون مردم همه گاه خریدار این کتاب‌ها هستند، اما سایر کتاب‌ها به تناسب موقعیتی که در فروش کسب می‌کنند روی ویترین و قفسه قرار می‌گیرند و به مرور جای خود را به کتاب‌های تازه می‌دهند.

انجام | داستان بی‌توازنی ما خبرنگاران در ارائه یک خبر و عدم رعایت اخلاق حرفه‌یی روزنامه‌نگاری، اما در فضای رسانه‌یی ایران و به ویژه درباره برخی نهادها و موسسات فرهنگی بخش خصوصی، وضعیتی حساس‌تر دارد، چرا که این اخبار و گزارش‌ها وارد فضای ذهنی برخی سیاستگذاران فرهنگی می‌شود و به دلیل آنکه فکر می‌کنند آنچه می‌خوانند صحیح، دقیق و کامل است، لذا بر داوری و قضاوت آنان هم تاثیر می‌گذارد. در حالی که نمی‌دانند برخی از این گزارش‌ها لااله ماجرا را گفته‌اند و از نقل الاالله کار اجتناب ورزیده‌اند.

تفاوت دو جهان

۱۰ فیلم برتر تاریخ انگلستان به انتخاب امپایر

سینما با طعم چیپس و ماهی

می‌گویند فرانسوا تروفو گفته بود دو چیز هیچ‌گاه با هم کنار نمی‌آیند؛ سینما و انگلستان. نمی‌دانم واقعا چقدر این گفته را باید جدی گرفت. شاید این حرف به خاطر تجربه ناموفق تروفو در انگلستان، یعنی فارنهایت ۴۵۱، گفته شده است. اما به هر حال نمی‌توان سینما را دوست داشت و از سینمای انگلستان غافل بود. اخیرا مجله امپایر در یک نظرسنجی دست به انتخاب صد فیلم برتر سینمای انگلستان زده است. با توجه به گستردگی سینمای انگلستان و تنوع فراوان در ژانر، سبک، موضوع و جریان، قطعا این انتخاب‌ها چندان دقیق نیست. تنها بهانه‌یی است برای به خاطر آوردن فیلم‌های محبوب ما.

■ لورنس عربستان ۱۹۶۲

دیوید لین چهره مردی را به تصویر می‌کشد که از میان‌مایگی و متوسط بودن به بزرگی و اعتبار می‌رسد اما بهای این اعتبار را هم می‌پردازد. کارگردان در فیلمی که بیش از سه ساعت به درازا می‌کشد، از لارنس، مردی می‌سازد که از تضادهای اطرافش گیج شده، تردیدها و نادانسته‌هایش غرقش ساخته اما هنوز از انگیزه سرشار است. او خود باید شخصیت یکه‌یی پیدا کند تا قبایل بدوی را به مرز اتحاد و ایجاد یک ملت واحد سوق دهد. مهم‌ترین همبازی پیتر اوتول در این فیلم صحراهای بی‌آب و علف و چشم‌اندازهای کویرند که فیلمبرداری مثل فردی یانگ در قطع واید اسکرین، آنها را ثبت کرده است. موسیقی موریس ژار برای این فیلم هم دوست است و هم دشمن، هم مایه تسلای خاطر است و هم مشوش‌کننده و اضطراب‌آور. حماسه دیوید لین، حماسه عظیم همه تاریخ سینماست.

■ مانتی پایتون زندگی برایان (۱۹۷۹)

مانتی پایتون زندگی برایان یکی از مفرح‌ترین فیلم‌های تاریخ سینماست؛ یک هجویه تند و تیز. نکته جالب در مورد فیلم این است که با جرات می‌توان گفت هیچ‌کس در حرفه سینما جرات ساختن آن را نداشت و کسانی باید از تلویزیون می‌آمدند تا آن را بسازند. از همان نخستین نمای فیلم می‌شود فهمید که این بالاترین حد استاندارد مانتی پایتون‌هاست (البته به شرطی که با پایتون‌ها آشنا باشید). سر و صداهایی که اطراف فیلم به پا شد، سینمای انگلستان را وارد دوره جدیدی کرد. جورج هریسون هم یکی از سرمایه‌گذاران فیلم بود؛ همان که به بیتل آرام مشهور بود.

■ کفش‌های قرمز (۱۹۴۸)

بی‌دلیل نبود که بعد از اکران فیلم «قوی سیاه» همه نقدها و مطالب سینمایی به فیلم «کفش‌های قرمز»، درام عظیم پاول و پرسبرگ که پس از جنگ جهانی دوم ساخته شد، اشاره کردند چرا که این فیلم معنای حقیقی یک باله سینمایی است و جایی که هنر، باله و فیلم هنری با زندگی برخورد می‌کنند. فیلم به شیوه تکنی‌کالر فیلمبرداری شده و رنگ قرمز کفش‌های موارا شریر که نقش یک بالرین جوان و پراشتیاق را ایفا کرده را به رنگ تیغی خون‌آلود در کالبد زندگی بدل می‌کند. بازی شریر ترکیب چشم‌نوازی است از حرارت پرشور و تسخیرشدگی ماورایی. او حداقل در ابتدا می‌خواهد همه چیز را فدای باله کند و این درست همان چیزی است که والبروک در نهایت سنگدلی از آن سوءاستفاده می‌کند بدون آنکه مسوولیت تسخیر ذهن یک نوجوان ساده‌دل را بپذیرد.

■ حالا نگاه نکن (۱۹۷۳)

این اثر اقتباسی است وفادارانه از رمان مشهور دافنه دوموریه. «حالا نگاه نکن» یکی از آثاری است که در انتقال دقیق فضا و اتمسفر به مخاطبش فوق‌العاده عمل می‌کند. نیکلاس روگ با کارگردانی این فیلم جایگاه خود را به عنوان سینماگری باهوش در سینمای انگلستان ثبت کرد (هر چند دیگر کمتر به این قله موفقیت که «حالا نگاه نکن» برای او ساخت، رسید). فیلم در شهر مه‌آلود تورین فیلمبرداری شده است و در نهایت ترکیب چشم‌نوازی از هنرمعماری، مرگ‌طلبی و وضعیت روانی شخصیت‌هایش ارائه می‌دهد؛ شخصیت‌هایی با بازی ژولی کریستی و دانلد ساترلند. یکی از سکانس‌های فیلم همچنان به عنوان صحنه‌یی جنجالی در تاریخ سینما ورد زبان‌هاست.

■ برخورد کوتاه (۱۹۴۵)

برخورد کوتاه یک شلاق است؛ شلاقی که به صورت مخاطب می‌خورد و تا سال‌های سال اثرش باقی می‌ماند. این فیلم شاید اشک‌انگیزترین اتفاق تاریخ انگلستان باشد. حتی اشک‌انگیزتر از گل‌های چلسی در فصل ۲۰۰۵-۲۰۰۴ لیگ برتر. فیلم، سند آشکاری است که ثابت می‌کند حفره‌های عمیق عاطفی در وجود انسان‌ها وجود دارد و حتی در سرمای زمستان و از پس پالتوهای ضخیمی که دکمه‌های آن تا آخر بسته شده نیز سر باز می‌کند. فیلم را انگلیسی‌ترین فیلمی می‌دانند که تا به حال ساخته شده است. فیلم، داستان دوستی ساده‌یی است که ناگهان به درامی غریب تبدیل می‌شود.

■ شاون مردگان (۲۰۰۴)

شاون مردگان اثری صمیمی، زیبا و البته مفرح است. کل قضیه بر اساس یک شوخی صریح و بی‌پرده شکل گرفته است: ساکنان لندن در حال حاضر بیشتر از هر چیز شبیه زامبی‌هایی هستند که بی‌هدف به این سو و آن سو می‌روند. حالا اگر واقعا زامبی‌ها وارد شوند، چه خواهد شد؟ اصلا کسی متوجه خواهد شد که زامبی‌ها به شهر حمله کرده‌اند؟ این فیلم در دوره‌یی که کمدی‌های هراس‌انگیز مد روز شده‌اند، واقعا مفرح و خنده‌دار است. حتی اگر فیلم‌های کمدی سیمون پگ (بازیگر معروف سریال‌های طنز انگلستان) را دوست نداشته باشید، باز هم از دیدن این فیلم لذت خواهید برد زیرا با اشتیاق، شور و انرژی نوشته و ساخته شده است.

■ قلب‌های مهربان و تاج‌های خار (۱۹۴۸)

یک هجویه گزنده سطح بالا، یکی از جواهرهای سیاه و سفید استودیو ارلینگ. نکته اصلی کارگردانی فیلم در کنار هم قرار دادن تمام عناصر مطلوب برای ساختن یک کمدی است، آن هم درست در سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم. درست به همین دلیل فیلم هنوز جذاب و دیدنی است اصلا هم مهم نیست که در چه دوره‌یی یا برای چندمین بار فیلم را می‌بینید. سر الک گینس در هشت نقش ایفای نقش می‌کند و همه همچنان از همین استادی او در ایفای نقش‌های مختلف حرف می‌زنند. اما قطعا ارزش‌های فیلم تنها به بازی او محدود نمی‌شود.

■ قطار بازی (۱۹۹۶)

فیلم دنی بویل درست از همان تاریخی که به نمایش درآمد، به یک پدیده فرهنگی تبدیل شد؛ پدیده‌یی که شاید دقیق‌ترین تصویر از دهه ۹۰ اروپا را ارائه می‌دهد. فیلم، یک کمدی سیاه است اما این تنها توصیفی نیست که فیلم را به درستی وصف کند. شاید به کمدی سیاه باید صفت‌هایی مثل خارق‌العاده، سوررئال، تراژیک و بی‌رحمانه را هم اضافه کنیم. هر فیلمی را شاید بشود با یک یا حداکثر دو صحنه به یاد آورد اما صحنه‌های به‌یادماندنی در این اثر به همین اندازه محدود نمی‌شود. قطار بازی نه اعتیاد را محکوم می‌کند و نه سیاست‌های مارگارت تاچر را اما در عین حال محکم‌ترین ادعانامه علیه هردو به حساب می‌آید.

■ قهرمان محلی (۱۹۸۳)

قهرمان محلی را یکی از بامزه‌ترین فیلم‌های دهه ۸۰ می‌دانند. تضاد میان یکی از شهرهای کوچک و بی‌سروصدای انگلستان با شرکت بزرگ نفتی‌ای که می‌خواهد سرمایه‌گذاری هنگفتی در آن راه بیندازد، مایه اصلی کمدی اثر است. اما نکته اصلی در احترامی است که فیلم برای شخصیت‌هایش قائل است. همه در فیلم حق دارند سخن بگویند و به همه این فرصت داده می‌شود که دلایل‌شان را برای دیگران توضیح دهند. فیلمساز همین احترام را برای مخاطبانش هم قائل است. شاید به همین دلیل هم در ۱۰ فیلم برتر تاریخ انگلستان توانسته برای خود جایی دست و پا کند.

■ من و ویتنیل (۱۹۸۷)

فیلم، شاهکاری است که کمتر دیده شده است. یکی از تولیدات کم‌خرج سینمای انگلستان که با حداقل بودجه ساخته شده و حتی با گذر سال‌ها همچنان دیدنی است. لحن شوخی و جدی به تناوب در فیلم عوض می‌شود و سویه‌های هجو نیش‌دار چنان در فیلم گزنده از کار درآمده‌اند که خاطره دیدنش تا مدت‌ها همراه تماشاگر می‌ماند. تضاد شهر و روستا و زندگی در یک آپارتمان دانشجویی که تا خانه روستایی محقری امتداد می‌یابد، حیرت‌انگیز است. سال‌ها بعد، از کارگردان فیلم بروس رابینسون پرسیدند چه چیز باعث شد این فیلم کوچک و پرهزینه چنین توجه‌ها را به خود جلب کند و او در جواب گفت: «هیچ آشغالی در فیلم نگذاشتیم.»

دیدگاه

محسن خیمه‌دوز

آینه‌های غبارگرفته مطبوعات

در مستندی غبارگرفته

فیلم آینه‌های غبار گرفته در یکی از نشست‌های هفتگی یکشنبه‌ها در ارسباران نمایش داده شد و نقد و بررسی شد. این نوشته حاصل نمایش و بحث و گفت‌وگوی بعد از نمایش فیلم است که با حضور کارگردان و مخاطبان انجام شده است.

مستند «آینه‌های غبارگرفته» ساخته رهبر قنبری، بر اساس اطلاعات بسیار زیاد تاریخی از مطبوعات ایران از صدر مشروطه تا زمان رضاشاه ساخته شده که البته نه شامل همه روزنامه‌ها (که حدود ۹ هزار عنوان می‌شود) بلکه با بخش اندکی از آنها ساخته شده است. با این حال همین بخش اندک هم به طرز فشرده‌یی در این مستند کار شده است.

مستند تاریخی در ایران به ندرت ساخته می‌شود و مستندهایی که به سیاست یا پدیده‌های سیاسی مربوط شود هم خیلی کمتر و مستندهایی که به امور فرهنگی تاریخی از جمله مطبوعات ساخته شود، تقریبا در حد صفر است یا اصولا ساخته نمی‌شوند یا اگر هم ساخته شوند، یا به نمایش در نمی‌آیند یا اگر هم به نمایش درآیند، می‌خواهند همه‌چیز را در یک فرصت کوتاه بیان کنند که همین نیاز به گفتن و بیان‌کردن همه‌چیز در فرصت کوتاه، خود گفتن و بیان‌کردن را خراب می‌کند. درست شبیه زمانی که سینمای ناطق زبان باز کرد و تا مدت‌ها هر چیز بی‌ربطی را در تصویر بیان می‌کرد تا سخن گفتن را بعد از مدت‌ها سکوت و بی‌نطقی جبران کند و البته مدت‌ها طول کشید تا سخن‌گفتن زیبایی‌شناختی را یاد بگیرد. این دشواری دقیقا گریبانگیر مستندسازی به ویژه مستندهای تاریخی-فرهنگی ایرانی هم شده است که آینه‌های غبارگرفته هم از این ضعف بی‌نصیب نمانده است.

با اینکه تلاش سازنده فیلم قابل تقدیر است و با اینکه جامعه ایران به‌شدت نیازمند دانستن تاریخ خود، به ویژه تاریخ فرهنگ و مطبوعات خود است؛ با این حال از نقاط ضعف این مستند نمی‌توان گذشت و باید به آن اشاره کرد تا در نوبت‌های آینده، از جانب این مستندساز و دیگر مستندسازان نیز، مستند بد تولید و ساخته نشود.

فیلم آینه‌ها... به دلیل انبوهی اطلاعات و فشردگی زمان فیلم (حدود ۸۰ دقیقه) فیلمی بدساخت از آب درآمده است زیرا تکلیف خودش با خودش روشن نیست. فیلم به لحاظ محتوا حالت بحر و دریا را دارد و به لحاظ فرم حالت کوزه را... و فیلمساز تلاش دارد بحر را در کوزه قرار دهد که باید گفت موفق نشده و فیلم با فرم بد خود قادر به ایجاد ارتباط با مخاطب نیست. علت بدساخت شدن این مستند دو مورد است:

مورد اول اینکه فیلم مستند باید حتما مساله- محور و مساله‌گرا باشد یعنی برشی خاص از مطبوعات را نمایش دهد نه همه جوانب مطبوعات را، مثلا رابطه مطبوعات و قدرت، مطبوعات و زنان، مطبوعات و کاغذ، مطبوعات و نویسندگان، مطبوعات و تیترها و لوگوها، مطبوعات و سرمقاله‌نویسی و مقاله‌نویسی، مطبوعات و سردبیر، مطبوعات و مخاطب، مطبوعات و قیمت‌گذاری، مطبوعات و دستگاه چاپ، مطبوعات و ایدئولوژی و... اما این مستند به یکباره همه این موارد را بدون نظم بر سر و صورت مخاطب می‌ریزد و او را گیج می‌کند و به همین دلیل است که تکلیف مخاطب با فیلم روشن نیست و با آن رابطه برقرار نمی‌کند.

مورد دوم تدوین بد این مستند است. عباس گنجوی تدوینگر با سابقه سینمای ایران می‌گوید هر وقت قرارداد کار امضا می‌کنم یک قانون را در قرارداد می‌گذارم و آن اینکه حین تدوین، ورود کارگردان به اتاق تدوین ممنوع است. زیرا گنجوی به تجربه دریافته که کارگردان‌ها تدوینگران بدی هستند چرا که قدرت و توان حذف آنچه را که به تصویر تبدیل کرده‌اند، ندارند، چون به آن علاقه دارند. آقای رهبر قنبری در پاسخ به مخاطبی که از او پرسیده بود آیا شما در زمان تدوین فیلم هم حضور داشتید؟ پاسخ داد: بله چهار ماه، شبانه‌روز!

یک بخش خوب این مستند، صدای روایتگر فیلم است که صدای خود کارگردان است. جنس صدای روایتگر از نوعی تونالیته قوی (و احتمالا به دلیل ترک بودن) و حس نوستالژیک (به دلیل اشراف و علاقه کارگردان به تاریخ معاصر) صدای مناسبی برای دراماتیزکردن داده‌های تاریخی فیلم است و نباید آن را با صدای عاطفی‌ساز طهماسب مقایسه کرد، زیرا جنس صدای طهماسب روایت را حزن‌آلود می‌کند و مناسب داده‌های تاریخی نیست، در صورتی که داده‌های تاریخی این مستند نیاز به قدرت صدا، همراه با ایجاد حسی عبرت‌آموز و نوستالژیک دارد که در صدای خود کارگردان این ویژگی‌ها وجود دارد و این تنها حسن فیلم است که در پرداخت بد فیلم به درستی دیده نمی‌شود و کاربردش را به خوبی نشان نمی‌دهد. از صحنه‌های به یادماندنی این فیلم نشان‌دادن لوگوی روزنامه وقایع اتفاقیه است، که زیر آن نوشته شده بود:

قیمت: اندکی از شعور شما!

khaimehdooz@gmail.com